



محمد رضا هزاوه ای

اشاره :

در نوشته پیشین مؤلف وعده کرده بود که یکی از اساسی ترین وجوه نظریه اخلاق، یعنی، رابطه طولی موجود بین هستها و بایدها یا به عبارت دیگر زیرساخت بودن باورها برای بایدها را مورد بررسی قرار دهد. در اولین بخش این بحث به طرح مسأله ومناقشات مربوط به آن پرداخته شده است. اما قبل از ورود به اصل مطلب، توضیح مختصری در باب قضایای هست دار و باید دار ضروری می نماید.

## قضایای هست دار و بایددار

گزاره‌هایی را که در مجازات یا نوشته‌ها در سطوح مختلف و در شاخه‌های گوناگون دانش‌های بشری به کار می‌بریم یا ناظر به واقعیت‌های عالم خارج هستند که از آن‌ها به قضایای هست دار یا توصیفی یا غیرارزشی تعبیر می‌کنیم و یا این که این گزاره‌ها بیانگر تکلیفی از تکالیف موجودات مختاری چون انسان هستند که آن‌ها را قضایای بایددار یا تکلیفی یا ارزشی می‌نامیم.

قبل از هر چیز توجه به دو نکته ضروری است:

۱. این که این دو دسته قضایا را الزاماً الفاظ «هست» و «باید» از یکدیگر جدا نمی‌کند. چه بسا قضایای هست داری که با لفظ «باید» ارائه می‌شوند. مانند این قضیه که:

«برای به دست آوردن نمک باید اسید را با باز ترکیب کرد.»  
یا «جهت رهایی از بحران اقتصادی تورم را باید مهار کرد.»  
و همچنین قضایای ارزشی فراوانی می‌توان یافت که در آن‌ها لفظ باید وجود ندارد، بلکه فعل ربطی آنها «است» می‌باشد.  
مانند: «دروغ بد است.» «وفای به عهد خوب است.»

البته اگر در قضیه‌ای لفظ باید و نباید و یا خوب و بد یافت نشود، قطعاً غیرارزشی است. لکن وجود هر کدام از این الفاظ چهارگانه بالا در گزاره‌ای بر ارزشی بودن آن دلالت ندارد. بنابراین در تشخیص ارزشی و غیرارزشی بودن بیش تر گزاره‌ها باید به مفاد آن‌ها توجه کرد.

۲. این که بسیاری از دست‌اندرکاران این مباحث که نسبت به مقولات مورد بحث در آغاز راهند، مفهوم غیرارزشی را در تقابل با ارزشی قرار می‌دهند. اما چنان‌که یادآور شدیم، مفهوم غیرارزشی در مقابل ارزشی قرار نمی‌گیرد بلکه تقابل بین قضایای ارزشی به معنی اخص و قضایای ضد ارزشی وجود دارد؛ البته این هر دو در زیر لوای مفهوم ارزشی به معنی اخص قرار می‌گیرند. زیرا هر قضیه ارزشی به معنی اخص حاکی از قضیه ضد ارزشی مقابل خود است. مثلاً قضیه «راستگویی خوب است.» حاکی از این است که دروغگویی بد است. یا قضیه «باید امانتدار بود.» حاکی از آن است که نباید به امانت خیانت کرد، عکس مطلب بالا نیز صحیح است. یعنی هر قضیه ضد ارزشی نیز از قضیه ارزشی مقابل خود حکایت می‌کند.

تبصره: شایسته است که از باب دفع دخل مقدر متذکر شویم که سخن ما منصرف از آن دسته امرها و نهی‌های فقهی است که نقیضشان منع نشده است. توضیح آن که می‌دانیم که امرهای ناظر به امور مستحب و نهی‌های ناظر به مکروهات، بدون منع نقیض ارائه شده‌اند. زیرا، اولاً: ما، در مقام بیان قواعد اخلاقی هستیم

نه احکام فقهی. ثانیاً: به فرض این که ما بحث خود را ناظر بر شریعت بدانیم، این سخن ما مربوط به مستقلات عقلیه<sup>۲</sup> است. ثالثاً: عدم منع نقیض الزاماً به معنی عدم قبح ترک مستحبات یا عدم حُسن ترک مکروهات نیست. بلکه عدم منع نقیض در موارد بالا نوعی رخصت و چشم‌پوشی از جانب شارع مقدس است و گرنه کسی در اولویت عدم ترک مستحبات و ترک مکروهات تردیدی به خود راه نمی‌دهد. چه این که این اولویت‌ها از منطق امر به انجام مستحبات و نهی از ترک مکروهات به سادگی به دست می‌آید.

طرح مسأله: پس از روشن شدن معنی قضایای هست دار و بایددار اینک سؤال اصلی این است که قضایای بایددار یا قضایای ارزشی یا تکلیفی چگونه به دست می‌آیند و منشأ آن‌ها چیست؟ توضیح این که قضایای هست دار ناظر به واقعیت‌های عالم خارج هستند. بدین ترتیب که آدمیان با وضع الفاظی که موضوع آن‌ها موجودات خارج است و همچنین وضع قواعدی که این الفاظ را به یکدیگر مربوط می‌کنند، زبان را بوجود می‌آورند. بدین ترتیب هر لفظی تصور موجودی از موجودات عالم خارج را برای آشنایان به زبانی که آن لفظ متعلق به آن زبان است، میسر می‌سازد و هر قضیه‌ای که حاوی مجموعه‌ای از الفاظ تصور آفرین و ربط‌ها و بندوبست‌هاست، مجال تصدیقی را برای آشنایان به زبان فراهم می‌سازد. منظور از تصدیق چیزی جز پذیرش واقعیت در عالم خارج با اوصاف و ویژگی‌های مربوطه نیست، لکن الفاظی همانند: زشت، زیبا، خوب، بد، باید و نباید ناظر به هیچ‌یک از موجودات عالم خارج نیستند و جز دو لفظ «باید و نباید» که در مواردی به عنوان فعل ربطی مورد استفاده قرار می‌گیرند، دیگر الفاظ مذکور را نمی‌توان جزء افعال یا عناصر ربطی جملات نیز تلقی کرد و اگر توجه داشته باشیم که این الفاظ (زشت، زیبا و...) رکن رکن قضایای ارزشی را تشکیل می‌دهند، طرح سؤال فوق بسیار موجه می‌نماید. یعنی ما باید روشن سازیم که منشأ این الفاظ و قضایا چیست؟ به عبارت دیگر بر چه اساسی می‌توان قضایایی از این دست را تصدیق یا تکذیب کرد؟ جهت توضیح بیش تر متذکر می‌شویم که هرگاه تحقیقات تجربی یا ادله عقلی حقایق امری را تصدیق کند، ما قضیه‌ای را که بیانگر این حقایق است تصدیق می‌کنیم و در غیر این صورت آن را تکذیب می‌کنیم. لکن در باب قضایای ارزشی چنین ملاکی را در اختیار نداریم. بنابراین باید روشن سازیم که منشأ این قضایا و به عبارت دیگر ملاک صدق و کذب

این گزاره‌ها چیست؟

هرچند این مسأله از دیرباز بین متفکران و فلاسفه و به خصوص بین متکلمان و فلاسفه اخلاق مطرح بوده است، لکن ما موضوع را از دیدگاه اندیشمندان متأخر مورد بررسی قرار می‌دهیم. متفکران جدید به سؤال مورد بحث پاسخ‌های متعددی داده‌اند و این پاسخ‌ها را می‌توان در ذیل سه عنوان به صورت زیر بیان کرد:

### ۱. اعتقاد به رابطه منطقی یا تولیدی موجود بین قضایای هست‌دار و باید‌دار

این گروه بر این باورند که قضایای باید‌دار یا ارزشی از متن قضایای هست‌دار به وجود می‌آیند. به عبارت دیگر قضایای هست‌دار مولد (مولد به معنی منطقی کلمه) قضایای باید‌دار هستند.

نظرمرحوم استاد مطهری نیز علی‌الظاهر چنین است. ایشان می‌گوید: «ایدئولوژی زاده جهان‌بینی است. جهان‌بینی به منزله زیربنای فکر و ایدئولوژی به منزله روبناست»<sup>۱</sup> یعنی از جهت فکری در یک دستگاه فکری، جهان‌بینی حکم طبقه زیرین و ایدئولوژی حکم طبقه بالایی را دارد که بر اساس آن و بنا بر مقتضیات آن ساخته شده است. اگر بخواهیم با تعبیر علمای قدیم خودمان بیان کنیم، این جور باید بگوییم که ایدئولوژی، حکمت عملی و جهان‌بینی حکمت نظری است. حکمت عملی زاده حکمت نظری است، نه این که حکمت نظری زاده حکمت عملی باشد.<sup>۲</sup>

این استاد بزرگوار در آثار دیگرشان نیز مطالبی را بیان می‌کنند که با گفتارشان در این جا کاملاً سازگار است. چنان که در کتاب «جهان‌بینی توحیدی» بر همین مطلب که ایدئولوژی زاده جهان‌بینی است و بین این دو رابطه منطقی وجود دارد، تأکید می‌نماید.<sup>۳</sup> با این همه در بعضی از آثار این استاد بزرگوار به مطالبی بر می‌خوریم که با بیانات فوق چندان سازگار نیستند. معظم‌له در کتاب «عدل الهی» می‌نویسند: از نظر حکما، اندیشه حسن و قبح و نیکی و بدی کارها در انسان که وجدان اخلاقی بشر از آن تشکیل شده است، اندیشه‌ای اعتباری است نه حقیقی. ارزش اندیشه اعتباری ارزشی عملی است نه علمی و کشفی، همه ارزشش این است که واسطه و ابزار است.<sup>۴</sup>

بررسی عدم سازگاری این سخنان با مطالب پیشین استاد شهید از حوصله این مقال خارج است. و در صورتی که توفیق

الهی نصیب نگارنده شود، در مقالات آینده به این مهم خواهد پرداخت. استاد محمدتقی مصباح نیز نظریه اول یعنی نظریه مورد بحث را تأیید می‌کنند. ایشان اظهار می‌دارند: «اخلاق منفصل از جهان‌بینی نیست و رابطه دقیق و عمیقی بین جهان‌بینی و نظریات اخلاقی وجود دارد»<sup>۵</sup>.

### ۲. عدم ارتباط منطقی و تولیدی بین باید‌ها و هست‌ها

این نظریه در مرحله ایجاد قواعد اخلاقی هرگونه رابطه هستی‌شناسی را با قضایای ارزشی نفی می‌کند و در حقیقت بر وجود نظام ارزشی (اگر اساساً به نظام ارزشی معتقد باشد که در این دیدگاه پذیرش چنین باوری بسیار دشوار است) در فضا تأکید می‌ورزد و ما در آینده نشان خواهیم داد که معلق دانستن نظام ارزشی در فضا چه توالی فاسد و آثار سوء نظری و عملی خواهد داشت و روشن خواهیم کرد که وجه نظری التقاط‌ها و دیگر انحرافات عقیدتی از چنین باوری نشأت می‌گیرد. به هر صورت این نظریه در تقابل با نظریه نخست مطرح شده است. یکی از طرفداران این دیدگاه در کتابی که به منظور تبیین نظریه خویش نگاشته است، می‌نویسد: «ما در این رساله تنها به تحلیل یک بیماری پرداخته‌ایم؛ آن هم از دیدگاهی فلسفی نه از لحاظ اخلاقی محض؛ بدین معنی که با نقادی فلسفی نشان داده‌ایم که وبایی مرگ‌خیز، بسیاری از مکاتب پرآوازه اخلاق را که داعیه رهبری و راهنمایی خلق را دارند به احتضاری نومیدکننده افکنده است. این وبا که همان خطای سهمگین و عظیم استنتاج باید از هست، اعتبار از حقیقت و یا اخلاق از علم باشد، از طرفی چنان رایج و پرخریدار است که هنوز هم مکاتب پرتنطنه چندی آموزش‌های خود را بر آن بنا می‌کنند. و بیخبران بسیاری ندانسته آن را سخاوتمندانه می‌خرند و از طرفی چنان ساده و ابتدایی است که به کم‌ترین ضربه‌ای آن بناهای عظیم خطیبان را می‌توان فرو ریخت و به خاک نشاند»<sup>۶</sup>.

### ۳. نظریه بینابین

این نظریه هرچند نظریه دوم را مورد نقادی قرار داده است و ادله محکمی علیه آن اقامه کرده است، لکن به منظور یاری رساندن به خوانندگان و مخاطبان در جهت رهایی ایشان از اخلاق علمی و به خصوص از اندیشه‌های مارکسیستی که جهان‌بینی را زیربنای ایدئولوژی می‌دانند، زیرساخت بودن

هست‌ها و به تعبیر اینجانب باورها را برای بایدها به شدت مردود دانسته و آن را مورد نقادی قرار می‌دهد.

صاحب این نظریه در بین متفکران جدید استاد جعفر سبحانی است. ایشان در کتاب حسن و قبح عقلی می‌نویسد: از این جهت بحث را پیرامون توضیح نحوه ارتباط متمرکز ساخته و نخست نظریه تولیدی را مطرح می‌کنیم:

الف: جهان‌بینی تولیدکننده ایدئولوژی است.

بایدها و نبایدهای اخلاقی و حقوقی و سیاسی همگی از جهان‌بینی و معرفت‌های عمومی انسان از صفحه هستی برخاسته است و آنچه بر جهان هستی حکومت می‌کند باید بدون کم و کاست در زندگی انسان پیاده گردد و به اصطلاح اسوه و الگو شود. این گونه تفسیر از وجود رابطه میان این دو نوع شناخت مربوط به مارکسیسم است که با تکیه بر اصل «زیر بنا بودن اقتصاد» و روینا بودن فلسفه و فرهنگ و هنر و کلیه اندیشه‌های انسانی آن گونه از ایدئولوژی را تأیید می‌کند که المثنای قوانین حاکم بر جهان به شمار می‌رود و انسان و جامعه را محکوم قوانینی بداند که بر جهان ماده حاکم است و طبیعت مآبی را حتی در انسان که بعد «فوق الطبیعه» دارد صد در صد صادق بیندیشد.

در این مکتب به گونه‌ای می‌توان گفت: «جهان‌بینی تولیدکننده ایدئولوژی و بایدها و نبایدها زاینده شناخت ما از هستی‌هاست.

این نظریه که نتیجه آن طبیعت مآبی در انسان که موجود آگاه و دانا، توانا و آزاد است پنداری بیش نیست و هرگز دلیل ندارد که قوانین حاکم بر طبیعت کور و کر اسوه و الگو برای موجود دانا و آگاه و جرّ و آزاد باشد. مثلاً اگر تبعیض در افراد یک نوع وجود دارد حتماً باید آن را در ایدئولوژی خود بگنجانیم. انسان انتخابگر و آزاد باید در برخورد با قوانین حاکم بر طبیعت، حالت گزینشی داشته باشد. یعنی آنچه را که تضمین‌کننده مصالح کل جامعه است برگزیند و از آنچه که بر ضرر آن است، اجتناب کند.<sup>۱</sup>

از آن جا که نقد و بررسی همه این نظریات در این مقاله سخن را به درازا می‌کشاند ما این بررسی‌ها را به مقالات آینده موکول می‌کنیم و در این جا تنها نکاتی را در ارتباط با دیدگاه استاد جعفر سبحانی متذکر می‌شویم:

۱. صرف تأکید مارکسیسم یا هر مکتب باطل دیگری بر زیربنا بودن جهان‌بینی برای ایدئولوژی دلیل بر نادرستی این نظریه نیست. هر چند صاحبان این مکاتب از نظریه مورد بحث عمداً یا

سهواً نتایج نادرستی استنتاج کنند و به فرض چنین استنتاجاتی، مورد به قول علی (ع) مصداق «کلمه حق یُراد بها الباطل» خواهد بود و می‌دانیم که اراده باطل سخن حق را به سخن باطل تبدیل نمی‌کند.

اصولاً پرهیز از به کار بردن حقایق و یا اصطلاحاتی که توسط مخالفان به کار گرفته شده است و معنای وارونه و نادرست به آن‌ها داده‌اند، نوعی خلع سلاح فرهنگی شدن به دست خویش است. مثلاً اگر مادی‌گرایان کلمه خلق و التقاطیون اصطلاح «جامعه بی طبقه توحیدی» و فرقه صالحه بهائیت کلمه بهاء و یا عدد ۱۹ و لیبرال‌ها و اومانیست‌ها، کلمات کرامت انسانی و آزادی و اگزیستانسیالیست‌ها تعابیر اختیار و مسؤلیت را به کار بردند، یا اگر مارکسیست‌ها پرچم ضد ستم را و لیبرال‌ها علم ضد استبداد را به اهتزاز درآوردند، آیا بجا و منطقی است که ما از این واژه‌ها و یا شیوه‌ها دست برداریم و یا از مصرف آنها بیم داشته باشیم؟ قطعاً پاسخ منفی است و شیوه صحیح آن است که بکوشیم تا این واژه‌های مظلوم و شیوه‌های مقبول را که به دست باطل‌گرایان به صورتی مذموم مورد استفاده قرار گرفته است، از دست آنان رها سازیم و معنی و جهت مناسب به آن‌ها بدهیم. در غیر این صورت چنان که پیش‌تر یادآور شدیم به نوعی خلع سلاح فرهنگی رضایت داده‌ایم و دیگران را در سبقت گرفتن بر خویش با سلاح فرهنگی خودی توانا ساخته‌ایم و به تعبیر زیبا و جاودانه علی (ع) به دیگران مجال داده‌ایم تا در عمل به قرآن و (و یا روح قرآن) بر ما سبقت بگیرند و با بهره‌وری از بضاعت‌های ما بر ما مباحثات کنند. چنان که به کرات چنین کرده و می‌کنند.

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر

۲. زیربنا بودن هست‌ها برای بایدها الزاماً به معنی الگو گرفتن از طبیعت نیست. هر چند کسانی چون اگوست کنت و مارکسیست‌ها با طرح مقولاتی همچون «داروینیسیم اجتماعی» به چنین امری مبادرت کرده‌اند. ما در مباحث آینده نشان خواهیم داد که برای تنظیم یا تکوین قواعد اخلاقی تا چه حد باید و می‌توان از طبیعت الهام گرفت.

۳. زیربنا بودن هست‌ها برای بایدها با جبر و حتی اجبار ملازمه ندارد، بلکه مستلزم الزام است، توضیح آن که نظریه زیربنا بودن هست‌ها یا باورها برای بایدها نه آدمیان را در چنبره جبر تکوینی قرار می‌دهد و نه سبب می‌شود که آدمیان با اکراه و اجبار و بدون میل و علاقه خویش ناگزیر باشند کارهایی را انجام

دهند؛ بلکه تنها قواعدی الزامی و تکلیفی را برای آدمیان مشخص می‌کند. می‌دانیم که قواعد تکلیفی اگر از مصدر و منبعی صحیح نشأت گرفته باشند، سبب ارتقای آدمیان به مدارج کمال می‌شوند. آنان که به دستیابی به کمالات و همسویی با فطرت و سرشت خویش رضایت داده‌اند، پس از کشف این قواعد بارضا و رغبت به انجام آن‌ها مبادرت می‌کنند و کسانی که به هر علتی از این همسویی سرباز زده‌اند، در برابر این قواعد قد علم کرده در مسیر عصیان و نافرمانی گام برمی‌دارند. بنابراین کشف قواعد اخلاقی با تکیه بر واقعیات عالم خارج به هیچ عنوان موجبات جبر و یا اجبار را فراهم نمی‌سازد.

۴. عقل عملی نمی‌تواند فاقد هرگونه پشتوانه هستی‌شناسی باشد. توضیح مطلب این است که گروهی از صاحب نظران و اندیشمندان بر حسن و قبح عقلی پای فشرده، حسن و قبح ذاتی را مورد بی‌اعتنایی و یا حتی انکار قرار می‌دهند.

شرح این ماجرا مجالی گسترده‌تر از این مقاله می‌طلبد. اما اجمالاً متذکر می‌شویم که این دسته از اندیشمندان منشأ ضرورت قواعد اخلاقی و تکلیفی را، عقل می‌دانند و بر این باورند که عقل ما را به انجام این تکالیف ملزم می‌کند و یا عقل قواعد اخلاقی را جهت پیشبرد امور زندگی استخدام می‌کند. لکن در عین حال از سخنان تلویحی و گاه تصریحی ایشان به دست می‌آید که این بزرگواران هیچ‌گونه منشأ واقعی و کشفی به عنوان پشتوانه برای این عقل الزام‌گر، قایل نیستند. با توجه به این که متفکران، مباحث عقل نظری را از موضوعات مربوط به عقل عملی جدا کرده‌اند، (هرچند ما به چنین تفکیک قطعی اعتقادی نداریم و بین این دو دسته از مقولات دیوار آهنین نمی‌کشیم.) ما بر آن نیستیم تا بین این دو گروه از موضوعات خلط کنیم. اما از باب تنبّه و تذکر یادآوری می‌کنیم که عقل بدون پشتوانه واقعیت‌های خارجی و عینی، دستاورد فلسفه‌هایی همچون فلسفه کانت است و نظر به مخالفت جدی که عقل‌گرایان اسلامی با چنین تفکری کرده‌اند باید پرسید که چگونه به فاقد پشتوانه واقعی بودن عقل عملی رضایت داده‌اند؟ به خصوص اگر توجه کنیم که بعضی از اندیشمندان اسلامی هیچ‌گونه اختلاف جوهری بین عقل عملی و عقل نظری قایل نبودند و تنها منشأ این اختلاف را موضوعات مطروحه دانسته‌اند. با این توضیح که گفته‌اند بررسی آنچه تحقق آن خارج از توانایی آدمیان است، موضوع عقل نظری است و مطالعه اموری که تحقق آن‌ها در حیطه توانایی انسان‌ها است موضوع عقل عملی است.<sup>۱۱</sup>

زیر نویس :

۱. دفع دخل مقدر: منظور از دفع دخل مقدر دفع اشکال و یا پاسخ دادن به سوالی است که از جانب کسی مطرح نشده است، اما گوینده یا نویسنده بر این باور است که چنین اشکال یا سوالی قابل طرح است. بنابراین پیش از آن که از سوی کسی مطرح شود به دفع یا پاسخ دادن به آن می‌پردازد.

۲. مستقلات عقلیه: منظور از مستقلات عقلیه آن دسته از قواعد اخلاقی است که عقل و فطرت آدمیان بدون یاری گرفتن از شریعت خاصی آنها را درک می‌کند مانند زشتی دروغ و نیکو بودن راستگویی، مستقلات عقلیه در برابر غیرمستقلات عقلیه قرار می‌گیرند که منظور از اصطلاح اخیر آن دسته از قواعد تکلیفی است که از سوی شارع مقدس وضع شده است و در صورت عدم طرح آن‌ها توسط شارع، عقل آدمیان قادر به درک آن‌ها نمی‌بود.

۳. در این عبارات جهان بینی به جای هست‌ها و ایدئولوژی به جای باید‌ها به‌کار رفته است.

۴. کتاب شناخت. نوشته استاد مطهری. انتشارات شریعت. ص ۱۲.

۵. کتاب جهان بینی توحیدی. اثر استاد مطهری. انتشارات صدرا. ص ۸.

۶. کتاب عدل الهی. اثر استاد مطهری. انتشارات حوزه علمیه قم. تاریخ چاپ ۱۳۶۱. ص ۴۴.

۷. دروس فلسفه اخلاق. اثر استاد محمدتقی مصباح. انتشارات اطلاعات. چاپ پنجم ۱۳۷۴. ص ۱۱۹.

۸. کتاب دانش و ارزش. اثر دکتر عبدالکریم سروش. انتشارات آسمان. ۱۳۵۸. ص ۸.

۹. کتاب حسن و قبح عقلی. اثر استاد جعفر سبحانی با نگارش علی ربانی گلپایگانی. انتشارات مؤسسه مطالعه و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۸. ص ۱۴۹.

۱۰. کتاب حسن و قبح عقلی. اثر استاد جعفر سبحانی. ص ۴۴-۴۶.

